



رستاخیز در تجلیگاه فطرت

* اگر برای فنا آفریده شده‌ایم غریزه عشق به بقا چه مفهومی دارد؟

* اگر رستاخیز فطری نیست چرا این عقیده در طول تاریخ، از بشر جدا نشده؟

* این باور کردنی نیست که در درون جان مامحکمه‌ای باشد و در این عالم بزرگ حساب و کتابی مطلقاً نباشد.

ندائی که از درون آن برمی‌خیزد گوش فرامی‌دهیم. آیا در آنجا زمزمه‌ای از زندگی پس از مرگ هست، اصولاً این مسأله در محفل قلبها آیا مطرح است یا نه؟

چرا ما نخست به اینجا سر زدیم؟

چرا ندارد... زیرا حوادث جهان بزرگ قبلاد در اینجا ظاهر می‌شوند.

برای توضیح بیشتر: همانطور که روح ما از دو دستگاه «خود آگاه» و «ناخود آگاه» تشکیل یافته، قوانین جهان بزرگ هم در دورشته تنظیم

بحثهای مقدماتی درباره رستاخیز به پایان رسید. اکنون موقع آن است که (به اصطلاح) واردی-المقدمه شویم و دلایل اثبات چنان عالمی را بسا مشخصات و ویژگیهایش- تا آنجا که برای ما که در چهار دیوار زندگی این دنیا مجوسیم قابل درک است - بررسی نمائیم.

۱ - فطرت نخستین رهنمون راه :

پیش از هر چیز راه را «میان پر» کرده و سری به قلبمان - نه این تلمبه خودکار- بلکه اعماق روح و جانمان که - آنرا قلب می‌نامیم - می‌زنیم، وبه

شده اند، قوانین آفرینش (تکوین) و قوانین قراردادی (تشریح) که گوید در جهان هستی اولی **ناخود** - **آگاه روح جهان** را تشکیل می دهد و دومی **«خودآگاه» آن را**.

قوانین آفرینش بدون اراده و تصمیم و توجه ما، راه خود زا گرفته به پیش می روند، و همانند ناخود آگاه وجود انسان گوششان بدهکارخواست و اراده ما نیست، اما قوانین تشریحی و آنچه بسا تعلیم و تربیت و آزادی سروکار دارد مثل دستگاه خود آگاه وجود ما بسته به خواست و اراده ماست.

بدون تردید هر قانونی به عنوان یک قانون آسمانی به پیامبری اعلام شده، قبلا در آفرینش و ریشه ای داشته، و در مجلس آفرینش بسا تصویب رسیده است.

این دودستگاه در حقیقت **«تار»** و **«پود»** بافت هستی را تشکیل می دهند، آیا تار و پود بسک پارچه می تواند با هم تضاد داشته باشد؟ مسلمانان؟ و الا پارچه ای نخواهیم داشت بلکه باید الزاماً مکمل یکدیگر بوده باشند تا پارچه کاملاً زیبایی به وجود آید.

فی المثل وجود ما در این جهان بدون علم و دانائی کالبد بی روح و بی ارزشی است، به همین دلیل تار و پود جهان هستی دست به دست هم داده اند تا ما را بدنیال علم و دانش بفرستند:

نخست **عشق سوزانی** در درون جان ماریخته که لحظه ای از **«گناهواره»** تا **«گور»** از ما جدا نمی شود، گاهی به مطالعه کیهانشانها، زمانی بسا

آنچه در کره مریخ می گذرد، روزی بسا آنچه در سلولهای تن ما وجود دارد، زمانی به اسرار اعماق اوقیانوسها و جنگلها، خلاصه این محرک ناخود آگاه، لحظه ای از سرما دست بردار نیست.

جالب اینکه در تعلیمات مذهبی (دستگاه خود - آگاه آفرینش) نیز دستوری درست همانند آن می - بینیم که **« اَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْخَلْدِ »** « زگهواره تا گوردانش بجوی» درست همان ندای آفرینش و فطرت.

بنابراین نه تنها اصل «توحید» بلکه تمام اصول و فروع تعلیمات انبیا ریشه ای در فطرت و نهاد آدمی دارد و دستوره ای پیامبران در تمام زمینه ها، پرورش دهنده فطرت و مکمل آن است.

از اینجا يك نتیجه مهم می گیریم که اگر در درون فطرت خود علاقه به چیزی یافتیم باید بدانیم آن چیز حتماً وجود خارجی دارد.

* * *

حالا برگردیم و ریشه های رستاخیز را در وجود خودمان جستجو کنیم:

۱ - **عشق به بقا:**

اگر انسان راستی برای فنا و نیستی آفریده شده بود باید عاشق فنا باشد، و از مرگ - ولو مرگ به موقع و در سنین بالا - لذت ببرد، در حالی که می بینیم قیافه مرگ (به معنی نیستی) در هیچ زمانی برای او خوش آیند نبوده و نیست، نه تنها خوش آیند نیست بلکه، با تمام وجود خود عاشق بقا و هستی است، و این عشق و علاقه شدید از خلال همه کارهای او نمایان است.

نخستین بشر نیز دارای نوعی مذهب بوده‌اند. چنانکه اسلاف انسان امروزی (نیندازتالها) نیز دارای قسمی مذهب بوده‌اند زیرا مرده‌های خودشان را به وضع مخصوصی به خاک می‌سپردند و ابزار کارشان را کنارشان می‌نهادند و بدین طریق عقیده خود را بوجود دنیای دیگر به ثبوت میرسانیدند.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ خود

صفحه ۲۲۵ مینویسد :

چرا آن مردم اهرام را ساخته‌اند؟ شك نیست که از این کار منظور برپا کردن يك اثر بزرگ معماری رانداشته‌اند؛ و این کارتها برای منظور دینی صورت گرفته ، اهرام مصر گورهای بوده که رفته رفته از صورت ابتدائی خود ترقی کرده و به ایسن شکل درآمده است .

سپس شرح مبسوطی درباره عقاید مصریان در **زندگی پس از مرگ** ذکر کرده که انگیزه ساختن اهرام بوده است .

و باتوجه به اینکه اهرام مصر به راستی یکی از عظیمترین و شگفت انگیزترین بناهای بشری است و تنها در هرم «خوفو» دوملیون و نیم قطعه سنگ است که وزن متوسط هر کدام دوتن و نیم و وزن پاره‌ای از آنها به ۱۵۰ تن میرسد . و زمینی راه و وسعت ۴۶ هزار متر مربع دربر گرفته ، و این سنگها را از صدها فرسخ راه به پای اهرام آورده‌اند، و یکصد هزار نفر در مدت ۲۰ سال، برای ساختن این هرم و سایر اهرام به کار گرفته شده‌اند که به روایتی مبلغی معادل **۱۶ میلیون دلار** در این مدت تنها به مصرف تهیه سبزی و بعضی داروها برای این عده شده

کوشش برای زنده نگه داشتن نام و فکر و ذکر خود، تهیه اهرام چنلهزار ساله مصر، و مقایر جاویدان، مومیائی کردن بدنهای مردگان؛ با آنمخارج هنگفت، حتی علاقه به حیات فرزند که دنباله حیات او است و... همه نشانه این عشق غریزی به بقاء است .

دویدن دنبال عمر طولانی ؛ اکسیر جوانی؛ و آب حیات هر کدام نشانه‌ای از این واقعیت است .

اگر ما برای «فنا» آفریده شده‌ایم، این علاقه به «بقا» چه مفهومی دارد ؟ و در حقیقت يك علاقه مزاحم ؛ و بلااقل بیهوده وی مصرف است .

در سخنی که از آزاد مرد جهان علی (ع) نقل شده این حقیقت در جمله کوتاهی تجلی کرده است : **و اَعْلَمُوا اَنَّكُمْ خُلِقْتُمْ لِّلْبَقَاءِ لِّلْفَنَاءِ ؛** «شما برای بقا آفریده شده‌اید نه برای فنا» و نشانه‌های آن در وجود شما به چشم میخورد .

۴ - دستاخیز در میان اقوام پیشین :

تاریخ بشر همانطور که گواه وجود مذهب در میان انسانها از قدیمترین ایام است گواه بر اعتقاد راسخ او به زندگی بعد از مرگ نیز می‌باشد . تا آنجا که آثار آثاری که از انسانهای پیش از تاریخ نیز در دست ماست مخصوصاً طرز ساختن قبور اموات، و چگونگی دفن مردگان گواه بر این است که آنها مرگ را نقطه پایان زندگی نمی‌دانستند .

در کتاب **جامعه شناسی «کنیک»** صفحه ۱۹۲ می‌خوانیم :

« امروز در سراسر جهان نه تنها مذهب وجود دارد بلکه تحقیقات دقیق نشان میدهد که طوایف

دادگاه رستاخیز دارد :

۱ - قاضی و شاهد و مجری حکم در حقیقت در اینجا یکی است: همانطور که در قیامت چنین است : **عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ نَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ** (زمر - ۴۶) : خداوند! تو از اسرار پنهان و آشکار آگاهی، و تو در میان بندگانت قضاوت خواهی کرد .

۲ - دادگاه وجدان توصیه و رشوه و پارتی و پرونده سازی رایج بشری را نمی پذیرد، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز میخوانیم :

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَ لَا يُؤَخِّدُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَهُمْ يُنصرونَ (بقره - ۲۸) : از آن روز بترسید که هیچکس به جای دیگری مجازات نمیشود، و نه شفاعتی پذیرفته میگردد و نه فدیة و رشوه‌ای ونه یاری میشوند .

۳ - محکمه وجدان مهمترین و قطورترین پرونده‌ها را در کوتاهترین مدت رسیدگی کرده و حکم نهائی خود را به سرعت صادر میکند ، نه استئناف در آن هست ونه تجدید نظر ونه ماهها و سالها سرگردانی و در بدری، همانطور که در باره دادگاه رستاخیز نیز میخوانیم :

وَ اِنَّهُ بِحُكْمِ لَامِعٍ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعٌ - الْحِسَابِ (رعد - ۴۱) : «خداوند حکم میکند و حکم او سریع است.»

۴ - مجازات و کیفرش برخلاف مجازات های معمولی این جهان نخستین جرقه‌هایش در درون

است (۱) با توجه به اینها ثابت میشود که مصریهای عهد باستان چه عقیده محکمی به معاد داشته‌اند (البته عقیده‌ای که با خرافات آمیخته شده بود) این عقیده ریشه دار را نمیتوان ساده فرض کرد : یا صرفاً يك عادت یا نتیجه يك تلقین دانست ، بلکه اینگونه عقاید ریشه دار که میان افراد عمومی و جاودانی است نشانه فطری بودن يك مسأله است. زیرا تنها فطرت و غریزه است که میتواند در برابر طوفان شدید گذشت زمان و تحولات اجتماعی و فکری مقاومت کند و همچنان پابرجا بماند، نه عادات و رسوم و تلقینها .

۳ - رستاخیز کوچک و بزرگ :

همانطور که سابقاً هم اشاره کردیم نمونه‌ای از رستاخیز و دادگاه بزرگ آن در وجود ماست که بعد از انجام يك کار نیک یا بد بلافاصله در درون جان انسان تشکیل میگردد .

گاهی در برابر يك کار نیک و مؤثر آن چنان احساس آرامش درونی می‌کند و روح او لبریز از شادی و نشاط میشود که لذت و شکوه و زیبایی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست . و به عکس، گاهی به دنبال يك عمل خلاف و جنایت که از او سرزده چنان دچار کابوسهای وحشتناک و طوفانهای غم و اندوه میگردد و از درون می‌سوزد که از زندگی به کلی سیر میشود، و حتی برای رهائی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به چوبه دار تسلیم میکند .

این دادگاه عجیب درونی چه شباهت عجیبی به

افروخته میشود و از آنجا به بیرون سرایت میکند ، نخست روح انسان را می آزاد سپس آناش در جسم و چهره و خواب و خوراک او آشکار میگردد ، همانطور که در باره دادگاه قیامت نیز می خوانیم : **فَأِنَّ اللَّهَ الْمَوْقِدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ** (همزه - ۷۰۶) و آتش برافروخته الهی که از قلبها زبانه میکشد ، ۱۱

۵ - این دادگاه وجدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد، و در صورت لزوم دست به خارج از وجود انسان دراز نمیکند بلکه معلومات و آگاهیهای خود انسان را به عنوان شهود به نفع یا برضد او می پذیرد . همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند : **حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ**

بقیه از صفحه ۶ تفسیر قرآن مجید

و در آیه دیگر می فرماید **قُلْ أَعْمَرَ اللَّهُ إِلَهُكُمْ وَلِيَا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**

آیا جز خدا کسی را ولی خویش بدانم در حالی که جز او آفریننده آسمانها و زمین نیست .

بنابر این از این که خدا آفریننده آسمانها و زمین و مالک پهنه هستی است و بر عالم خلقت تسلط و استیلا دارد، گواه بر آن است که هرگز برای او شریکی در تدبیر جهان خلقت نیست .

(نصبت - ۲۰) : « چون به کنار آتش دوزخ برسند گوش و چشم و پوست تن آنها برضد آنها گواهی میدهند »

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه نشانه دیگری بر فطری بودن این مسأله است زیرا چگونه می توان باور کرد در وجود يك انسان که قطره کوچکی از این اوقیانوس عظیم هستی است چنان حساب و کتاب و دادگاه مرموز و اسرار آمیزی وجود داشته باشد اما در درون این عالم بزرگ مطلقاً حساب و کتاب و دادگاه و محکمه ای وجود نداشته باشد این باور کردنی نیست .

بنابر این از سه راه ، فطری بودن ایمان به زندگی پس از مرگ را می توان اثبات کرد :

۱- از طریق غریزه عشق به بقا ، و از راه وجود و ادامه این ایمان در طول تاریخ بشر ، و از طریق وجود نمونه کوچک دادگاه رستاخیز در درون وجود انسان .

و باز از اینکه خالقیت آسمانها و زمین مستلزم آنست که سرچشمه تمام هستی او باشد ولی و سرپرستی جز او تصور نشود ، باید در ستایش و پرستش جز او را نپرستیم :

نتیجه این می شود که :

جمله **لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** : برای او است فرمانروائی آسمانها و زمین ، گواه و دلیل بر جمله « ولم یکن له شریک فی الملک » (برای او در تدبیر جهان شریکی نیست) ، می باشد .